

# مردگانِ کدام باغ؟

## کاوه بیات

البته در جای جای کار، از سست عهدی رفقای نیمه راه و بی وفایی سیاستمداران جفاکار که به جمعی پاک باخته و به تعبیر امروزی «شورشی آرمانخواه» پشت کردند، گلایه ای هم می شود - مانند نقل قول ذیل - ولی اصراری هم نیست: «آخر چه طور می شد انتظار داشت که دوستان انقلابی شمالی، آن ها را فروخته باشند؟! آن هم به نفت سیاه؟! و تازه آن هم نه به خود نفت که وعده خالی آن یا وعده سیاه آن...» (ص ۲۳۶).

ولی با این حال روال اصلی کار بر تمجید از فرقه دموکرات قرار دارد از زبان روایان مختلف؛ از جمله سخنان غرای «دوزگون» شاعر خلق و کاشف بالاش سخنگو که بخشی از صفحات این کتاب (۶۹ و ۷۱) به انعکاس آرای او در محاسن زبان مادری و معایب زبان فارسی اختصاص دارد و افاده مرام فرقه دموکرات:

«ای مردم، از ظلم خسته شده ایم. ما عدالت می خواهیم. ما می خواهیم که ثروت کشور عادلانه تقسیم شود و فرصت های شغلی به یکسان در اختیار همه قرار گیرد. ما مدرسه و راه و بیمارستان می خواهیم. ما می خواهیم که ما را هم ببینند و حقمان را بدهند...» (ص ۷۱).

در بازتاب هرچه دقیق تر آرای فرقه چنان تأکید دارد که حتی از اشاره به انتقادات درون گروهی آن ها و انتقادهای برادرانه اشان به حزب توده نیز نمی گذرد.

بنا به دلایلی از کمک «آزادی خواهان گیلانی» سخن به میان می آید و می نویسند: «... این چیزی نبود که حزب بخواهد. آن ها فرقه را فقط یک حرکت آذری می دانستند و حاضر نبودند با دست هایی که از سایر جاهای کشور - با حسرت - دراز می شد به سویشان، دست بدهند...» (ص ۱۱۰).

البته در یکی دو جای کتاب سعی شده برای روایت طرف مقابل این رویارویی نیز محلی از اعراب در نظر گرفته شود، ولی این موارد، هم کم و نادرند و هم کمرنگ و بی جان.

مثلاً می توان به دفاع شکسته بسته پدر بالاش - یک درجه دار قدیمی ارتش و وفادار به نظام حاکم - اشاره کرد که در مقایسه با بیانات فرقه چی ها لق و بی اساس است و خیلی زود هم با عصبانیت



مردگان باغ سبز. محمدرضا بایرامی. تهران: سوره مهر، ۱۳۸۸. ۴۰۰ ص. ۴۹۰۰۰ ریال.

[چندی پیش از راقم این سطور دعوت شد برای مراسم رونمایی رمان **مردگان باغ سبز** مطلبی فراهم کند. از آن جا که بستر تاریخی این رمان، با دوره ای از علائق و بررسی های نگارنده همسانی داشت، اثر مزبور مطالعه شد و یادداشت هایی هم فراهم آمد.

در یک تماس بعدی با دعوت کننده، نگاه انتقادی راقم و عدم تناسب طرح آن با یک مجلس رونمایی که قاعدتاً به طرح تعارفاتی چند و صرف شیرینی خاتمه یابد، خاطر نشان گشت. با این حال دعوت کننده اصرار داشت و مدعو هم پذیرفت. متن سخنانی که در صبح ۲۴ خرداد ماه در یکی از سالن های حوزه هنری ارائه شد، به قرار ذیل است:]

**مردگان باغ سبز** داستانی است براساس تجربه فروپاشی حکومت فرقه دموکرات در پاییز ۱۳۲۵، و مبتنی بر سرگذشت دو شخصیت اصلی داستان. «بالاش» سخنگوی رادیوی فرقه دموکرات در تبریز، عهده دار ترسیم نمایی از وضعیت سیاسی آذربایجان در آن مقطع خاص است. و دیگری نیز «بلوت» کودکی یتیم که به چوپانی اشتغال دارد و نظاره گر بازتاب این تحولات در روستایی دور افتاده است. روال داستان هم لابد به گونه ای که اقتضای داستان پردازی است در نهایت با جفت شدن هر یک از این روایات در انتهای کار صورتی منسجم و پیوسته می یابد. البته بحث اصلی در چارچوب نقد و بررسی ادبی و نقاط ضعف یا نقاط قوت داستان از یک منظر ادبی جریان خواهد داشت، ولی از آن جا که چفت و بست های این داستان براساس یک تجربه مشخص تاریخی استوار شده است، شاید جای آن باشد که این جانب به عنوان یکی از پژوهشگران تاریخ آن دوره به پاره ای از جوانب کار اشاره کنم.

**مردگان باغ سبز** نوشته ای است در ستایش از مبارزات «حق طلبانه»ی فرقه دموکرات آذربایجان در فاصله پاییز ۱۳۲۴ تا پاییز ۱۳۲۵ و توصیف «سیاه کاری های» رژیم پهلوی پس از سقوط حکومت مزبور و چیرگی ارتش بر آذربایجان.

پدر و نواختن سیلی‌ای به صورت پسر ختم می‌شود (صص ۲۱۰-۲۰۶)

به این روایت نویسنده از تشکیل فرقهٔ دموکرات توجه فرماید: «فردای روزی که ژاپن تسلیم شد، اعلامیه‌هایی به همهٔ در و دیوار شهرهای آذربایجان چسبانیده بودند، از آستارا گرفته تا ماکو. تشکیل دار و دسته‌ای را خبر می‌داد که حزب دموکرات می‌گفتند بهش. بعضی‌ها اعلامیه‌ها را کنده بودند و برای دیگران می‌خواندند، آن هم با چه لحن حماسی و گیرایی! آدم اشکش در می‌آمد. واقعاً قشنگ بود. به تمام دردهای مردم آذربایجان اشاره کرده بود...». البته همراه با مجموعه‌ای از «افزودنی‌های مجاز» چون پاره‌ای از اشارات دو پهلوی و مبهم مانند این نقل قول: البته «... خیلی کارها کردند، خیلی اتفاق‌ها افتاد... آدم‌های زیادی قربانی شدند، با گناه و بی‌گناه...» (ص ۳۱۸) حال آن که داستان نه از فردای روز تسلیم ژاپن در آذر ۱۳۲۴ بلکه از فردای سوم شهریور ۱۳۲۰ آغاز شد که هیئت مرکب از چندصد تن از کادرهای تعلیم یافتهٔ نهادهای امنیتی شوروی تحت سرپرستی میرجعفر باقروف وظیفه یافتند زمینه‌های جدایی آذربایجان را از ایران فراهم کنند؛ یا به قول خودشان وحدت دو آذربایجان شمالی و جنوبی را. جای این داستان در ماجرای *مردگان باغ سبز کجاست*؟ در این چهارسال، صدها مخالف بالفعل و بالقوهٔ شوروی در آذربایجان، شناسایی و محو شدند، گروهی را کشته و از میان برداشتند، جمع کثیری را به ترک خانه و آشیانه واداشتند و جمع گسترده‌تری را نیز به سکوت و خانه‌نشینی مجبور کردند. این روایت چه شد؟ در جایی از کتاب از زبان بالاش - یکی از دو شخصیت اصلی داستان - شرحی در مذمت خفقان حاکم بر تهران آمده و این که «... کافی است به اسم روزنامه‌ها نگاه کنی تا بفهمی که چه طور نفس‌ها را بریده‌اند و قلم‌ها را شکسته‌اند و هر چند روز یک روزنامه را می‌بندند: *ارس* به جای *ایران*، *افق آسیا* به جای *رهبر*، *نبرد* به جای *ایران ما ... الی آخر...*» (ص ۲۰۷).

و این در شرایطی بود که در همان ایام در «تبریز دموکرات» جز پاره‌ای از نشریات مجاز، هیچ نشریهٔ دیگری اجازهٔ انتشار نداشت و از نشریات چاپ تهران، آن هم در ادوار اولیهٔ حاکمیت فرقه، جز چند نشریهٔ توده‌ای هیچ نشریهٔ دیگری حق ورود به آذربایجان را نداشت. به گونه‌ای که اشاره خواهد شد بخش چشمگیری از کتاب به توصیف خون و خونریزی حاصل از فروپاشی فرقه و چیرگی ارتش در آذر ۱۳۲۵ اختصاصی دارد. جا داشت از دور نخست این ماجرا یعنی از خون و خونریزی حاصل از چیرگی فرقهٔ دموکرات بر آذربایجان و متلاشی شدن ارتش در آذر ۱۳۲۴ نیز یاد شود که برخلاف داستان پردازی‌ها و افسانه‌سرایی‌های مربوط به فقرهٔ پیش‌گفته، بر حداقلی از اسناد و مدارک معتبر نیز مبتنی است.

در همین فصول نهایی است که داستان سرایی کتاب به نقطهٔ اوج خود می‌رسد. پدر درجه‌دار بالاش که اینک با چیرگی ارتش بر آذربایجان، در زمرهٔ زندان‌بان‌های دستگاه قرار گرفته است از «جنایات و آدم‌کشی‌ها بی‌حد و حصر» نظامیان می‌گوید و انبوهی از دیگر داده‌های بی‌اساس (صص ۲۸۱ - ۲۶۰). از «نسل‌کشی» سخن

گفته (ص ۲۶۵) می‌شود و بیش از ۲۵ هزار کشته (ص ۵۸) و تکرار بی‌محابای هر سخن بی‌اساسی چون به تنور نانوائی افکندن کودک یک فدایی به دست یک سرهنگ نابکار (ص ۳۳۸).

یکی از ابداعات ادبی و دیگر ویژگی این متن، استفاده از اصطلاح «لباس شخصی» است و قره‌یقه - لا بد معادل ترکی آن - در توصیف عاملان کشتارهای موهوم فوق‌الذکر (صص ۳۳۷، ۳۳۳، ۲۶۳)؛ «آیا قشون می‌رسد یا لباس شخصی‌ها دخلمان را می‌آورند؟» (ص ۲۲۷)

حال آن که در آن دوره و تا چندین دههٔ بعد، دولت‌های وقت به این درجه از تکامل و اعتلاء نرسیده بودند که نیرویی متشکل و سازمان‌یافته به معنای امروزی «لباس شخصی»‌ها در کنار داشته باشند و این‌گونه امور به اوباش والوای سپرده می‌شد که معمولاً در کنار اقشار تهیدست شهری، جا و مقامی داشتند و پیرو مرام و مسلک خاصی هم نبودند. بسیاری از این اوباش که تا پیش از ۲۱ آذر ۲۵ خدمت فرقه بودند، فردای آن روز به خدمت نظام جدید درآمدند.

برای روشن ترشدن بحث کشته‌های فرقهٔ دموکرات در پی سقوط فرقه که این چنین موضوع داستان سرایی قرار گرفته است فقط به یک نمونه اشاره می‌کنم. در سال ۱۳۴۸ بقایای فرقهٔ دموکرات در باکو کتابی منتشر کردند در یادبود کشته‌شدگان مزبور، *آزادلیق یولونون مبارز لری* - مبارزان راه آزادی - در ۲ جلد. در این کتاب، پس از بیست سال تحقیق و پژوهش، کلی سوز و بریز، عکس و تفصیلات و با افزودن کشته‌های غائلهٔ قاضی محمد در مهاباد، از ۵۷ کشته در جلد اول یاد شده است و ۴۶ کشته در جلد دوم و والسلام. مابقی هو و جنجال است و هیاوو.

می‌خواستم در کنار خودداری نویسنده از بهره‌برداری از داده‌های متقن تاریخی در مورد نوع بهره‌برداری ایشان از پاره‌ای از مآخذ تاریخی مانند کتاب *گماشتگی‌های بدفرجام* مرحوم حسن نظری غازیانی و یا پاره‌ای از دیگر برداشت‌های نادرست تاریخی ایشان اشاره‌ای بکنم که به دلیل ضیق وقت از آن صرف‌نظر می‌کنم و به موضوع بعدی می‌پردازم که سنت و پیشینهٔ نوشته‌هایی از این دست است.

تحركات همسو با گرایش‌های قوم‌گرا و به اصطلاح امروز «هویت‌طلب» مدت زمانی است که از تحقیق و پژوهش تاریخی قطع امید کرده و سعی و تلاش خود را بر داستان و ادبیات متمرکز کرده‌اند؛ برای بسیاری از این دست مدعیات، از تراشیدن پیشینه‌ای تاریخی برای اقوام ایرانی آن هم به گونه‌ای منفک از تاریخ و فرهنگ ایرانی، گرفته تا توصیف تحریکات و دسایس بیگانه به نوعی مبارزهٔ حق‌طلبانه، مدت‌هاست که تاریخ جواب نمی‌دهد. پس می‌ماند ادبیات. و این رشته نیز از مدت‌ها پیش مد نظر حضرات بوده است.

برای مثال می‌توان به آثار محمد سعید اردوبادی، نویسندهٔ باکوئی اشاره کرد که خود در مقام یکی از دستیاران ارشد میرجعفر باقروف در فراز و فرود فرقهٔ دموکرات آذربایجان نقش فعال و تعیین‌کننده‌ای داشت. مجموعهٔ رمان چهارگانهٔ او تحت عنوان *تبریز مه‌آلود* تحولی مهم بود در تحریف تاریخ معاصر آذربایجان به صورتی داستانی. توصیف تمامی تحولات آزادی‌خواهانهٔ مردم

آذربایجان از آغاز انقلاب مشروطه به بعد در چارچوبی تجزیه‌طلبانه و در حسرت الحاق به «آذربایجان شمالی» خمیرمایه اصلی این کتاب بود.

سعید منیری یکی از دو مترجم تیریز مه‌آلود نیز در تأسی از استاد، با همان شیوه و با همان اهداف، در سال ۱۳۸۲ کتابی منتشر کرد تحت عنوان تیریز طوفانی.

رازهای سرزمین من رضا براهنی نیز - هر چند در چارچوبی محدودتر - از رویکردی مشابه برخوردار بود.

وقتی تاریخ و اسناد تاریخی جواب نمی‌دهد، جز پناه‌بردن به دامن داستان‌سرایی و قصه‌پردازی چاره‌ای باقی نمی‌ماند.

ولی پیشتر این‌گونه تحرکات در چارچوبی متفاوت صورت می‌گرفت. برای مثال حزبی بود و تشکیلاتی داشت. در تشکیلات ایالتی حزب ایده‌ای مطرح می‌شد، آنگاه کمیته مرکزی موضوع را به کمیسیون تبلیغات ارجاع می‌داد و پس از طی مراحل اداری در مورد آن اتخاذ تصمیم می‌شد. مثلاً می‌توان گفت اندک زمانی بعد از انقلاب، حزب توده که در این کتاب به غلط از آن به عنوان رقیب و هم چشم فرقه یاد شده است - که با داده‌های تاریخی نمی‌خواند و حزب مزبور تا به آخر مدافع و مبلغ فرقه باقی ماند - به ترجمه و انتشار یکی از دیگر آثار محمد سعید اردوبادی تصمیم گرفت. کتابی موسوم به گله جگ گون که دست بر قضا، لااقل تا بخش بالاش کتاب مردگان باغ سبز حکایت و دوره مشابهی را موضوع داستان خود قرار داده است. در نتیجه حزب یکی از اعضای خود را مأمور ترجمه کرد و کتاب مزبور نیز

در نهایت و پس از طی سلسله مراتب لازم، در سال ۱۳۶۰ تحت عنوان آن روز فرا می‌رسد و به نام مستعار مترجم - ا. کاریج - سوی انتشارات آلفا منتشر شد.

اینک که سی سال از آن ایام می‌گذرد، دیگر به چنان تشکیلاتی احتیاج نیست؛ نه ابر و باد و مهی باید در کار باشد و نه پلنوم و دبیر کلی. حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی یک تنه و به طرفه‌العینی کار را تمام کرده و رونمایی آن را نیز برگزار می‌کند.

این مرور کوتاه را با نقل قولی از کتاب پایان می‌دهم و ملاحظه‌ای مختصر درباب آن. نوشته‌اند: «آدم با بعضی چیزها تکلیفش روشن نیست. مثلاً مردی بود قوام نام که آذربایجان را نجات داد. اما دستش آلوده شد به خون. آن هم تا کجا؟ تا بازو. رحمت و لعنت دائمی را برای خودش خرید. هر دو را با هم و هم زمان» (صص ۵۸ - ۵۷).

عرض می‌کنم با مروری بر داده‌های وقت و دستیابی بر انبوهی از اسناد و مدارک تازه‌یاب در آرشیوهای شوروی سابق - از جمله اسناد مورد استفاده در آثار دکتر جمیل حسینی - «آدم با بسیاری از چیزها تکلیفش روشن شده است. از جمله با مردی قوام نام...» و بسیاری از دیگر چهره‌های میهن‌پرست ایران در آن ایام که آذربایجان را نجات دادند. در قیاس با دست آلوده کارگزاران استعمار سرخ، دستشان کم و بیش پاک و منزه ماند. رحمت دائمی را نیز برای خود خریدند و لعنت دائمی را هم برای استالین و باقروف و عوامل داخلی‌اش «هر دو با هم و هم زمان».

## «انجیل یوسف عقیم» آماده انتشار شد.

اردلان عطارپور، نویسنده کتاب‌های مولای درز فلسفه و پیامبر کفرگویی درباره اثر تازه خود «انجیل یوسف عقیم» گفت: «این کتاب در قالبی قرار گرفته که شبیه هیچ‌یک از قالب‌های مرسوم نیست.»

اردلان عطارپور که اخیراً زندگی حضرت عیسی را در قالب یک رمان فلسفی به پایان رسانده، گفت: «همیشه به مباحث دینی و الهی علاقه داشته‌ام، کارهای تحقیقی و کتاب‌هایم دلیل همین ادعای من است. از جمله می‌توانم به پیامبر کفرگویی اشاره کنم که به نحوی با عبارت مشهور نیچه (خداوند مرده است) ارتباط دارد...»

وی درباره این که آیا این اثر رمان است یا یک اثر تاریخی تصریح کرد: «حقیقت امر این است که این کتاب شبیه هیچ‌یک از قالب‌های مرسوم نیست. شاید باید خود اثر بیرون بیاید تا خوانندگان ببینند. ولی می‌توانم بگویم که برای نوشتن آن تمامی عهد عتیق و عهد جدید و کتاب‌های بسیاری در ارتباط با آن‌ها را مکرر در مکرر خواندم. آن چه مهم است این که اگر یک صفحه می‌خواندم به قدر ده‌ها صفحه درباره آن فکر می‌کردم.»

عطارپور نام اثر اخیر خود را «انجیل یوسف عقیم» عنوان کرد و گفت: «انجیل برنابا، انجیل یوحنا، انجیل مرقس، انجیل لوقا و انجیل متی و انجیل‌های بسیار دیگری وجود دارد. حتی تعداد انجیل‌ها شاید متجاوز از چهل کتاب باشد. این کتاب‌ها طی قرون متمادی نوشته شده‌اند، و این سنت همچنان تا به امروز ادامه دارد. حتی انجیل‌هایی را می‌بینیم که در طی همین یک، دو دهه اخیر نوشته شده‌اند. به همین دلیل هنوز جا برای کار بر روی آثار تاریخی وجود دارد.»